

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: مناف فلکی فر

۱۱ نومبر ۲۰۲۱

آیا امریکا در افغانستان "شکست" خورده است؟

تیتیر بالا، سؤال برجسته ای است که در ماه های اخیر به دنبال خروج امریکا و تسلط دوباره طالبان بر افغانستان، به اشکال مختلف به یکی از سرخط های جریان مدیای اصلی در سطح بین المللی تبدیل شده است. بیش از یک ماه از تغییر آرایش جنگی امپریالیسم در افغانستان و منطقه و تعویض دار و دسته ضد انقلابی و سرکوبگر طالبان با حکومت وابسته و فاسد اشرف غنی-عبدالله، توسط امریکا می گذرد. اساس آنچه این تغییر آرایش جنگی را برای امپریالیسم امریکا ضروری ساخته است، عمدتاً بازبینی در توزیع و تمرکز نیروهای نظامی امریکا در منطقه با توجه به احساس خطر از جانب چین برای منافع امریکا در میان دولتمردان امریکائی بوده است. مذاکرات طولانی نمایندگان امریکا با طالبان از زمان ترمپ و توافق فی مابین نمایندگان این دو پس از دور زدن حکومت رسمی این کشور، خروج ارتش امریکا و شرکاء از افغانستان پس از ۲۰ سال اشغال و اعمال جنایات مختلف علیه مردم این کشور، به زیر سیطره درآمدن افغانستان توسط طالبان و نهایتاً سقوط کابل -آن هم در عرض چند روز و بدون هیچ درگیری نظامی جدی- که اساساً با دادن افسار ارتش امریکا ساخته افغانستان به طالبان میسر گشت، همه نشانگر یک تجدید آرایش سیاسی مهندسی شده توسط امریکا در افغانستان می باشند که هیچ وجدان جویای حقیقت نمی تواند بر آن چشم ببندد.

اکنون دار و دسته طالبان که حیات و سلطه کنونی اش را مدیون سیاست های هدفمند امپریالیسم امریکا مبتنی بر بسط و نفوذ بنیادگرایی اسلامی در منطقه می باشد و از نظر مالی و تسلیحاتی با هزاران ریسمان مرئی و نامرئی به قدرت های امپریالیستی و حکومت های وابسته به آنان در منطقه متصل هستند، یک ماشین سرکوب مجهز و سازماندهی شده یعنی یک ارتش ۳۰۰ هزار نفره مجهز به آخرین سلاح ها را در اختیار دارد. این ارتش مطابق برخی گزارشات، از حیث قدرت آتش و تجهیزات و نیروهایش از برخی از ارتش های کشورهای عضو ناتو نیز نیرومندتر بوده و طبق آخرین برآوردها در میان ۱۲۶ کشور جهان در رده هفتاد و پنجم قرار دارد. چنین ماشین نظامی علاوه بر وظیفه ضد انقلابی سرکوبگرانه ای که علیه مردم افغانستان بر عهده دارد، ابزاری برای سازندگانش (امپریالیسم امریکا) است تا در چارچوب تشنج های فزاینده میان قدرت های امپریالیستی، در هر گونه سیاست بحران افروزی و جنگ نیابتی علیه قدرت های رقیب آن را مورد استفاده قرار دهد. علاوه بر این قدرت آتش، طالبان دوباره به مسند قدرت رسیده امروز با یک کمپین تبلیغاتی ارتجاعی ولی سیستماتیک از قلب اروپا و امریکا با عنوان طالبان "تغییر ماهیت یافته"، تقویت می

شود و از ضرورت "کمک های مالی" بین المللی به آن صحبت به میان آمده است. این قدرت هم اکنون کنترل تمام خاک افغانستان، کنترل ثروت های طبیعی بیکران و غنی این کشور و همچنین کنترل یکی از بزرگترین مناطق تولید مواد مخدر دنیا را برای گردانندگان بازار پر رونق این مواد در امریکا و اروپا، نیز در دست دارد.

به رغم واقعیاتی که در فوق توضیح داده شد، در رابطه با رویدادهای افغانستان ما شاهد نشر تحلیل های مختلفی هستیم که رابطه ای بین نتیجه تحولات در این منطقه با منافع طبقاتی را که از سلطه طالبان و وضع موجود برای استثمارگران جهانی و در رأس آنها دولت امریکا حاصل می شود، درک نمی کنند و یا آگاهانه آن را لاپوشانی می نمایند. در آن تحلیل ها، رویدادهای افغانستان و تجدید آرایش سیاسی امپریالیسم امریکا در این کشور به مثابه "شکست" امریکا و پروژه اشغال ۲۰ ساله افغانستان جلوه داده می شود. چرا که منطق و نقطه حرکت تحلیل های مذکور این است که گویا دولت امریکا یک نیروی مدافع "آزادی" و "حقوق بشر" و "دمکراسی" می باشد و گویا اشغال جنایتکارانه افغانستان نیز یک "حق" برای این قدرت و امری طبیعی بود. در نتیجه خروج از افغانستان پس از بیست سال اشغالگری و روی کار آمدن دوباره طالبان ضد خلقی و زن ستیز و بنیاد گرا یک ناکامی و شکست سیاسی برای امپریالیسم امریکا و پروژه "دمکراسی" سازی اش در خاورمیانه قلمداد می گردد. گویی که امریکا اساساً در تمام لحظه ای از حضورش در افغانستان قصد برقراری دموکراسی و آزادی برای مردم محروم این کشور را داشته است که اکنون با تحولات اخیر در آن امر "شکست" خورده باشد.

از دریچه اقتصادی نیز مروجین تحلیل های مورد بحث با ادعای این که مخارج ۲۰ سال اشغال افغانستان رقمی بیش از ۲ تریلیون و ۲۶۱ میلیارد دالر بالغ شده به خواننده و مخاطب بی اطلاع این تفکر را القاء می کنند که رقم نجومی فوق از خزانه دولت امریکا درآمده و در افغانستان و برای بهبود اوضاع مردم و اقتصاد این کشور صرف شده و با تسلط طالبان این پول ها از خزانه دولت امریکا به هدر رفته و این یک شکست برای امریکا است. البته آنها دیگر به خواننده خود نمی گویند که بیشتر این ارقام نجومی در اختیار پنتاگون و کمپانی های اسلحه سازی خود امریکا قرار گرفته است. برخی دیگر نیز با تلاش برای طعم و مزه تاریخی بخشیدن به این گونه تحلیل ها مطرح می کنند که اصولاً در تاریخ افغانستان هیچ قدرتی نتوانسته این کشور را به زیر کنترل خود در آورد و تنها جنگجویی افغان ها (طالبان) منجر به شکست امریکا و خروج این "ابر قدرت" از افغانستان شده است. عمق سطحی نگری این آخری ها البته اجازه نمی دهد که در ورای "جنگجویی" طالبان و ظاهر رویدادها، آن سیاست و منافع کلیدی را تشخیص دهند که در نتیجه این رویدادها به نفع طبقه سرمایه دار متحقق شده اند.

برای آن که به صحت و سقم ادعای "شکست" سیاسی-اقتصادی امریکا در افغانستان بپردازیم، ذکر یک نکته دیگر در مورد منبع اصلی انتشار این ایده ها خالی از اهمیت نیست: منشأ اصلی انتشار تحلیل های این چنینی، اظهارات محافل حاکم و دستگاه های ارتباط جمعی وابسته به استثمارگران و طبقات حاکم هستند که با آگاهی از نفرت توده های تحت ستم در کشورهای غربی و دیگر کشورها و به ویژه نفرت خود مردم افغانستان نسبت به دو دهه اشغالگری و تجاوزگری دولت امریکا و شرکاء در این کشور، چنین تبلیغاتی را به منظور فریب افکار عمومی و در عین حال بهره برداری های سیاسی علیه جناح ها و احزاب رقیب در قدرت سازمان می دهند. در اثبات این امر باید یادآور شد که که پروژه تخلیه افغانستان از نیروهای نظامی امریکائی در زمان ترمپ و حزب جمهوریخواه کلید خورد. جمهوریخواهان بودند که مذاکرات با طالبان جنایتکار را با فرستادن زلمی خلیلزاد، این مهره شناخته شده ارتجاعی، به عنوان نماینده تام الاختیار خود در میز مذاکره با طالبان در قطر آغاز کرده و به سرانجام رساندند. اما پس از خروج نیروهای امریکائی و وقایع دردآوری که به خاطر سرعت و چگونگی این خروج در کابل در میان بهت و تأثر افکار عمومی از سلطه

طالبان بر افغانستان اتفاق افتاد، با توجه به این که این پروسه تحت حاکمیت "دموکرات"ها در امریکا صورت گرفت، همین جمهوریخواهان این امر را به جبهه اصلی حملات تبلیغاتی به دولت بایدن و دمکرات ها تبدیل نموده و تحت این عنوان سعی در فریب مردم و اشاعه دروغ در سطح جهان پرداختند. از جمله ترمپ فریبکار در جمع هواداران خود در "آلاباما" مطرح کرد که این خروج به مثابه "تسلیم" و "بزرگترین تحقیر نظامی در تاریخ ایالات متحده" می باشد. وی سپس در ایالت "آیوا" خروج امریکا از افغانستان را "شرم آورترین رویداد در تاریخ امریکا" نامید. چنین سخنان یا به اصطلاح تحلیل ها یعنی اعتراف به "ناکامی" و "شکست" امریکا، توسط بزرگترین دستگاه های تبلیغاتی در سطح بین المللی پژواک یافت و منبع بسیاری از تحلیل های به اصطلاح چپ وطنی ما را نیز تشکیل داد. واقعیت آن بود که دولت بایدن در پیشبرد سیاست های ستراتیژیک امریکا، در واقع کاری را به انجام رساند که دولت های قبل از او چه جمهوریخواه و چه دموکرات، برای پیشبرد سیاست های کل طبقه حاکم بر امریکا یعنی سرمایه داران و انحصارات حاکم آغاز کرده بودند.

با توجه به حقایق فوق اکنون لازم است ببینیم در عالم واقعیت، چه ضرورت یا ضرورت‌هایی منجر به تصمیم برای خروج نیروهای امریکائی از این کشور گشته است. با پاسخ به این سؤال می توان به عمق نادرستی ادعای "شکست" و "ناکامی" امریکا در افغانستان نیز پی برد. همانطور که اشاره شد، مبلغان فریبکاری که با حرارت از شکست و ناکامی اقتصادی و یا سیاسی امریکا در ۲۰ سال گذشته در افغانستان دم می زنند، عنوان می کنند که امریکا در طول ۲۰ سال گذشته بیش از ۲ تریلیون دلار در افغانستان و برای افغانستان هزینه کرده و در نتیجه با خروجش از این کشور این مبلغ را به باد داده است. اما مطابق آمار رسمی، از مجموع ۲.۲۳۱ تریلیون دلار هزینه های صرف شده توسط امریکا در مورد اشغال افغانستان نزدیک به ۹۰ درصد آن یعنی ۲/۰۲ تریلیون در قالب قراردادهای دفاعی، خدمات مربوط به بازسازی و ساخت ارتش جدید افغانستان (که به تنهایی ۸۳ میلیارد دلار صرف تسلیح آن به جنگ افزارهای امریکائی شده) و سایر قراردادهای امنیتی و نظامی با دولت افغانستان که توسط همین کمپانی ها مدیریت شده اند از مدار اقتصادی بازارهای داخلی خود امریکا خارج نشده و به جیب ۵ شرکت بزرگ پیمانکاری امریکا سرازیر شده اند. حتی مدیریت بسیاری از این پروژه های اقتصادی-نظامی مستقیماً توسط پیمانکاران بدنام بخش خصوصی نظیر "بلاک واتر" (که فعالیت خارج از کشورش را نخستین بار در جنگ افغانستان در سال ۲۰۰۱ آغاز کرد) و مؤسسات مشابه آن به پیش رفته اند که امریکائی الاصلند. در نتیجه تنها بخش بسیار ناچیزی از این رقم نجومی مستقیماً در داخل افغانستان خرج شده و اکثر این مبلغ نیز یعنی قریب به دویست میلیون دلار نصیب پیمانکاران فرعی وابسته به سرمایه داران افغان شده است. این ارقام به معنای تزییق دو تریلیون دلار مستقیم به اقتصاد بحران زده امریکا در طول دو دهه گذشته (تنها در رابطه با جنگ افغانستان و نه سایر جنگ ها نظیر عراق و سوریه و یمن و ...) به برکت اشغال افغانستان و جنگی بوده که هیچ دستاوردی جز کشتار و بی خانمانی و آوارگی و عدم امنیت برای میلیون ها تن از توده های تحت ستم این کشور و حتی منطقه نداشته است.

علاوه بر واقعیت فوق باید به تمام درآمدهای اقتصادی دولت امریکا در طول ۲۰ سال اشغال افغانستان از جمله دوشیدن کشورهای ثروتمند منطقه نظیر عربستان و امارات و قطر و شرکاء و حتی کشورهای عضو ناتو برای جبران مخارج جنگ امریکا برای "دمکراسی" و "مبارزه علیه تروریسم" نیز توجه داشت و آنها را نیز در نظر گرفت. به نظر می رسد حقایق فوق تا همین جا برای اثبات پوچ بودن ادعاهائی که مطرح می کنند خروج امریکا از افغانستان برای این قدرت جهانی "ضرر" مادی و اقتصادی داشته است، کافی باشد.

از نظر سیاسی نیز خروج نیروهای امریکائی از افغانستان بخشی از یک برنامه بزرگتر و مبتنی بر ضرورت انتقال و تقسیم نیروی جدید در ارتش امریکا به جبهه چین و اقیانوسیه و تمرکز بر سایر رقبای امپریالیسم امریکا بوده که سالها در محافل تصمیم گیرنده سیاست خارجی امریکا روی آن بحث و سپس تصمیم گیری شده است. به عنوان مثال به گزارش شبکه الجزیره در فروردین ماه [حمل] امسال، "خط مشیی" در دولت امریکا در حال اجراست که با توجه به "تشدید مناقشه با چین" باعث "خروج برخی از تجهیزات و نظامیان امریکائی از منطقه خلیج فارس" گشته است.

با تکیه بر حقایق فوق می توان دید که جایگزینی مهندسی شده دولت بی کفایت و فاسد و پر از تناقض و تنش و منفور غنی-عبدالله با دار و دسته مزدور و سرکوبگر طالبان در افغانستان، بخشی از پروژه تجدید آرایش جنگی امریکا در این منطقه علیه خلق های تحت ستم و رقبای امریکا نظیر چین و روسیه می باشد و نه انعکاس "شکست" ارتش امریکا از جنگجویان طالبان که خود زائده سیاست های امپریالیستی بوده و هستند. پروژه آرایش جنگی جدید امریکا در مرزهای نزدیک چین از زمان زمامداری اوباما مورد توجه طبقه حاکم بر امریکا و ستراتیژیست های سیاست خارجی این کشور قرار گرفت. از زمان ریاست جمهوری اوباما بود که یکباره رشد و گسترش قدرت چین به عنوان خطر بالقوه ای برای هژمونی امپریالیسم امریکا در سطح جهان اعلام شد و سیاست تمرکز بر آسیا در دستور کار امریکا قرار گرفت. این سیاست در دوران ترمپ با کوبیدن بر طبل جنگ تجاری ادامه یافت، و امروز دولت بایدن نیز به تعقیب آن سیاست و عملی کردن آن پرداخته است به طوری که هیأت حاکمه امریکا هر روز به شکلی خطر چین را مهمترین خطر برای امریکا تبلیغ می کند و آشکارا از دفاع نظامی از تایوان در مقابل تهاجم چین سخن می گوید. سیاست برجسته کردن خطر دولت چین برای منافع امپریالیسم امریکا ضرورت تمرکز نیرو های امریکا در این منطقه را در دستور کار دولت امریکا قرار داده است. تجدید آرایش نیرو های امپریالیسم امریکا در همین راستا قابل درک می باشد. مطابق این ستراتیژی جدید امریکا، سازمان دادن نیروهای نظامی و منابع این کشور باید مبتنی بر تمرکز بر روی رقبای امریکا در این منطقه یعنی چین و روسیه باشد. در نتیجه یکی از نتایج پیشبرد این طرح، کاهش نیروها و تخلیه برخی از مناطق جنگی توسط ارتش امریکاست که خروج از افغانستان مصداق عینی این سیاست می باشد. در حقیقت، امریکا با خارج کردن نیروهای نظامی خود از افغانستان به تغییر آرایش جنگی خود در منطقه دست زده است.

در جمع بندی این مطلب لازم است یک بار دیگر تأکید شود که بدون درک نقش اصلی امپریالیسم امریکا در سیر رویدادها در افغانستان نمی توان تحلیلی واقعی از تحولات این کشور داشت. به همین دلیل هم هر تحلیلی که نخواهد و یا نتواند این نقش را چه در دوران قدرت گیری مجاهدین افغانستان بعد از خروج ارتش شوروی از این کشور و چه بعد از قدرت گیری طالبان برای اولین بار و سپس اشغال این کشور توسط ارتش امریکا در نظر گیرد قادر به ارائه ارزیابی واقعی از سیر رویدادها در افغانستان نمی باشد. چنین تحلیل هائی با هویت مستقل بخشیدن به طالبان در حقیقت خاک به چشم مردم می پاشند. بر این اساس، بدون درک وابستگی جریان موسوم به بنیاد گرایی اسلامی به امپریالیسم به ویژه امریکا و درک تنش های فی مابین امپریالیست ها، از رویدادهای اخیر در افغانستان و چرائی ترک ارتش امریکا و تحویل قدرت سیاسی و یک ماشین سرکوب مجهز به دار و دسته طالبان نمی توان تحلیل درستی ارائه داد. در هم شکستن سلطه امپریالیسم در افغانستان وظیفه و رسالت خلق های تحت ستم افغان است. این توده های تحت ستم سال ها به اشکال مختلف و به طور مستقل علیه دخالت امپریالیسم و اشغال افغانستان از یکسو و علیه جریانات و دار و دسته های وابسته گوناگون از سوی دیگر اعتراض نموده و مبارزه کرده اند و امروز نیز با پیش قراولی زنان مبارز این کشور به مقابله با سلطه مرتجعان طالبان برخاسته اند.

به نقل از: پیام فدائی، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران شماره ۲۶۷، مهر ماه [میزان] ۱۴۰۰